هوالعلیم

جایگاه انسان در عالم هستی

راه رسیدن به سعادت

عید فطر ۱۴۲۳ هجری قمری

بیانات:
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ للّهِ الواصِلِ الحمدَ بالنّعَم و النّعَمَ بالشّكرِ. نَحمَدُه علىٰ آلائِهِ كما نَحمَدُه علىٰ بَلائِهِ، و نَستَعينُه علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت بِه، السِّراعِ إلىٰ ما نُهِيَت عَنهُ، و نَستَغفِرُه عمّا أحاطَ بِهِ عِلمُه و أحصاهُ كتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كِتابٌ غيرُ مُغادِرٍ، و نُؤمِنُ بِه إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ علىٰ المَوعودِ؛ إيمانًا نفىٰ إخلاصُه الشّركَ و يَقينُه الشّكّ، و أشهدُ أن لاإلهَ إلّا اللّه وَحدَه لاشَريكَ لَه و أنّ محمّدًا [صلّى اللّه علَيه و آله و سلّم] عَبدُه و رَسولُه أرسَلَه بالهُدىٰ و دينِ الحقّ لِيُظهِرَه علىٰ الدّينِ كُلِّه و لَو كَرِهَ المُشرِكونَ؛ شَهادتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَملَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايَثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنهُ.

أُوصيكُم عِبادَ اللّه بتَقوىٰ اللّه الّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ، دَعا إلَيها خيرُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[2]

رمز رستگاری

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحيم

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ * لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ * لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾.[3]

صلواتی عنایت بفرمایید!

خداوند متعال در این آیات رمز و راز سعادت و رستگاری را بیان کرده است. می‌فرماید:

«آن کسانی که حُسنای الهی شامل حال آنها شده باشد و آن ارادهٔ بر صلاح و فلاح و رستگاری، مشمول آنها شده باشد، دیگر از عذاب الهی و نگرانی‌های روز قیامت در امان هستند و تماس با آتش ندارند و صدای جهنم و لهیب آن به گوش آنها نمی‌رسد و در بهشت در جنات خُلد به نِعَم الهی متنعّم هستند و

---

[1] برگرفته از نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩.

[2] سوره إخلاص (١١٢). اللّه شناسی، ج ٣، ص ٢٥٦:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیّت و رحیمیّت است * بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیّت است * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست) * نمی‌زاید و زاییده نشده است * و هیچ‌کس برای او همتا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

[3] سوره انبیاء (٢١) آیات ١٠١ ـ ١٠٣.

آن فزع و اضطراب اکبر و نگرانی بی‌حدّ و حصر که از اهوال روز قیامت است و شامل حال بشر می‌شود، دامن آنها را نمی‌گیرد و آنها در کمال امن و آرامش و سکونت و اطمینان به‌سر می‌برند و ملائکه با آنها ملاقات می‌کنند و به آنها بشارت می‌دهند که امروز همان روزی است که خدای متعال در عالم دنیا به شما وعدهٔ آن روز را داده بود و جزای عمل و پاداش کارهای دنیا را در امروز می‌بینید.»

اینها چه کسانی هستند و نسبت به سایر افراد چه امتیازی دارند و چرا ارادهٔ بر خیر الهی شامل حال این افراد شده است؟! ﴿سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ﴾؛ «ارادهٔ بر خیر ما شامل حال این افراد شده است.»

خدای متعال به‌واسطهٔ حکمت قاهرهٔ خود که بشر را خلق فرمود، او را در بهترین وضع و بهترین وزانْ خلق نمود و صفات کمالیهٔ خود را در وجود او به‌ودیعه نهاد و استعداد برای کمال را در وجود او قرار داد. همهٔ افراد بشر بدون تفاوت و بدون اختلاف مشمول این نعمت الهی هستند و این استعداد برای رسیدن به کمال را دارند. در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ * ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ * إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ﴾.[1]

«ما انسان را در بهترین نظام خلق کردیم و بهترین موقعیت را در عالم هستی نصیب او کردیم. [بعد او را به عوالم مادون تنزّل دادیم، مگر آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند که اینها به یک أجر بدون حدّ و بدون حساب و بدون منّت خواهند رسید.]»

شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات

توجه کنید، از بین همهٔ مخلوقاتی که خدای متعال خلق کرده است ـ از عالم ماده، زمین و آسمان؛ از عوالم معنا، ملائکه، أجنّه، شیاطین، ارواح طیّبه، ارواح نورانیه و عوالم انوار ـ این تعبیر ﴿أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ به انسان اختصاص داده شده است! خدا هیچ‌گاه راجع به خلقت ملائکه نفرموده است که ما آنها را ﴿فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ خلق کردیم، در بهترین نظام و بهترین شکل خلق کردیم؛ هیچ‌گاه راجع به أجنّه نفرموده است که ما آنها را در بهترین نظام و بهترین صورت بیافریدیم؛ اما این مسئله و این تعبیر از خدای متعال راجع به انسان در أشکال و تعابیر مختلف دیده می‌شود! در اینجا می‌فرماید: ﴿فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾؛ «در بهترین وزان.» در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾؛[2] در اینجا بهترین خالق مورد ارزیابی قرارگرفته است.

از آنجایی‌که خدای متعال همهٔ عوالم وجود را مُنتسَب به خود می‌داند و خود را مالک و سلطان بر همهٔ عوالم وجود به‌حساب می‌آورد، دیگر در اینجا خالق نمی‌تواند متعدّد باشد. بهترین خالق به این معنا نیست

---

[1] سوره تین (۹۵) آیات ٤ ـ ٦.

[2] سوره مؤمنون (۲۳) آیه ١٤. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳٤:
«پس پر برکت است خداوند که از میان آفرینندگان بهتر و نیکوتر است.»

که در قبال خدای متعال خالق‌های دیگری به‌عنوان نِدّ و ضدّ او مطرح هستند، بلکه در اینجا خالق به‌لحاظ انتساب به جنبهٔ خلقی، متعدّد شده است؛ خدای متعال در خلقت آسمان و زمین یک نوع خالقیّت و یک نوع بروز و ظهور دارد، در خلقت عوالم وجود یک نوع بروز و ظهور دیگری دارد، در خلقت جنّ یک نوع بروز و ظهوری دارد، و خدای متعال در خلقت انسان بروز و ظهور متفاوتی از سایر جنبه‌های خلقی مختلف دارد و از میان همهٔ اینها نسبت به انسان تعبیر أحسن را به‌کار برده است: ﴿تَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾؛ یعنی در مقام خلقت انسان، بهتر از این نمی‌توانست انجام بگیرد! نکته را دریافتید؟ یعنی خلقتی که در انسان به‌کار رفته است بهتر از این نمی‌شد انجام بگیرد. خدای متعال در این خلقت انسان سنگِ تمام گذاشته است، خدای متعال در این خلقت انسان همهٔ آنچه در توان و قدرت خود داشته است به‌کار برده است، مسئله شوخی نیست! خدای متعال در این خلقت انسان آنچه برای رشد و کمال او به بی‌نهایت لازم است، قرار داده است و از این مسئله تعبیر به ﴿أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ فرموده است. ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾؛ «ما انسان را در بهترین نظام و بهترین وزان خلق کردیم.»

﴿ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾؛ «بعد او را به عوالم مادون تنزّل دادیم.» ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ﴾؛ «مگر آن کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند که اینها به یک أجر بدون حدّ و بدون حساب و بدون منّت خواهند رسید.»

معنای ﴿أحسَنِ تقویم﴾ در خلقت انسان

معنای ﴿أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ در اینجا چیست؟ اگر ما به کیفیّت نزول وجود در عالم خلقت توجه کنیم متوجه این نکته می‌شویم که خدای متعال برای خلقت عوالم وجود، اسماء و صفات جمالیه و جلالیهٔ خود را در قالب جزئیات و در محدودیت‌های مختلفه تنزّل داده است. در عالم وجود هر کدام از مخلوقات حصّه‌ای از اسماء و صفات پروردگار را واجد است که در میان همهٔ اینها انسان به این شرافت مشرّف و به این تاج کرامت مُتوَّج است که خدای متعال از خود وجود لا انتها و ذات خود و از آن حقیقت لا حدّ و لا رَسم و هویّت غیر مُشار خود در وجود انسان تنزّل داده است؛ یعنی علاوه بر اینکه وجود از اسماء و صفات کلّیهٔ پروردگار تراوش پیدا می‌کند، آنچه از همهٔ اینها مهم‌تر است و آنچه قابلیّتش قابل ارزش و قیاس با سایر آثار وجودیهٔ پروردگار نیست عبارت است از «ذات پروردگار» که این مرتبه مرتبه‌ای است که انسان نمی‌تواند آن را تصور و درک کند!

لذا به‌جهت همین مایه و سرمایه‌ای که خدای متعال در وجود انسان قرار داده است، انسان نسبت به سایر مخلوقات تفضیل و برتری پیدا کرده است، موقعیت و استعداد انسان نسبت به همهٔ استعدادها و موقعیت‌ها در سایر مخلوقات متفاوت است و رشد و کمال بی‌نهایتی که بر وجود انسان مترتّب است در سایر مخلوقات

نیست. اینجا جایی است که حتی ملائکهٔ مقرّب نمی‌توانند در این افق سیر کنند، اینجا مکانی است که سعهٔ وجودی همهٔ افراد و همهٔ بندگان در این محدوده متوقف می‌شود و فقط وجود انسان است که خطاب﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾[1] شامل حال او می‌شود و اظهار عجز ملائکهٔ مقرّب که «**لَوْ دَنَوتُ أنمُلَةً لَاحْتَرَقتُ**»[2] در اینجا وارد می‌شود. این مکان و این موقعیت اختصاص به انسان دارد و اینجا جایی است که هیچ کمالی مافوق آن مطرح نیست!

پس ما باید قدر و قیمت خود را بدانیم و نسبت به این موقعیتی که خدای متعال برای ما قرار داده است متوجه باشیم و تنبّه داشته باشیم و این سرمایه را رایگان و مجّان از دست ندهیم و از آنچه خدای متعال از آن نسبت به سایر مخلوقات خود به‌عنوان ﴿أَحْسَنِ﴾ تعبیر آورده است، غافل نباشیم و نسبت به آن مسئله‌ای که خدای متعال به‌واسطهٔ آن بر سایر مخلوقات خود فخر می‌فروشد بی‌تفاوت نباشیم! آنجا مقام، مقام توحید است.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ ما انسان را در بهترین موقعیت که عبارت از «سکونت و وقوف در عالم توحید و توحید ذاتی پروردگار» است قرار دادیم، ما سرشت انسان را از آنجا بیافریدیم و او را با تعلق به ماده بیامیختیم و خَلط بین این دو جنبه کردیم. آنجا عالَم توحید است، عالَم رَوح و ریحان است، عالَم صفا و یکرنگی است، عالم حقیقت است. در آنجا دیگر اعتبارات وجود ندارد، من و تویی وجود ندارد، باید و شاید وجود ندارد. آنجا عالَم وحدت است، عالَم صفا و صمیمیّت مطلقه است. در آنجا هیچ جنبهٔ تعیّن و خودنمایی و استقلال راه ندارد، و از آن عالم تعبیر به ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ شده است. ما انسان را در این موقعیت قرار دادیم و استعداد برای برگشت به اینجا را در وجود او قرار دادیم و اینکه برای رسیدن به آن مقام و مرتبهٔ تکاملی خود و برای تحقق بخشیدن نسبت به این مقام و و موقعیت، توان آن را دارد؛ درحالی‌که سایر مخلوقات اگر هم بخواهند نمی‌توانند به یک‌هم‌چنین مرتبه‌ای برسند! ما این ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ را قرار دادیم.

معنای ﴿أسفل سافلین﴾ در قرآن کریم

حالا مطلب به اینجا ختم نمی‌شود، ﴿ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ﴾؛ ما انسان را در عالم دنیا نازل کردیم، عالم دنیا یعنی عالم تعلّقات، عالم اعتبارات، عالم تعیّنات، عالم خود رأیی‌ها و خودمحوری‌ها، عالم چشم و هم‌چشمی‌ها، عالم حسادت‌ها و خودبینی‌ها، عالم برون نگریستن‌ها و درون ننگریستن‌ها، عالم از خود

---

[1] سوره نجم (۵۳) آیه ۸ و ۹. اللّه شناسی، ج ۱، ص ۹۸:
«و پس از آن نزدیک‌تر شد و خود را به حضرت رب‌العزّه درآویخت و در نزدیک‌ترین مقام متصوّر که به‌قدر دو نیمهٔ وَتَر کمان تا سر کمان (دو ذراع) بلکه نزدیک‌تر از آن بود واقع گشت.»

[2] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

بیرون شدن‌ها! ما انسان را به این عالم آوردیم، این عالمْ عالم أسفل‌السّافلین است؛ یعنی از نقطه‌نظر سیر در عوالم وجود و از نقطه‌نظر إغتراب و بُعد به پروردگار، پایین‌ترین و مُنحَط‌ترین عالم، این عالم اعتبارات است!

پس مقصود از ﴿أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ عالم ماده و کُرهٔ خاکی نیست. کُرهٔ خاکی و عالم ماده، مخلوقی از مخلوقات پروردگار است و ایراد و اشکال متوجه سکونت و توقف انسان در عالم خاکی و تعلق و استفاده و بهره‌گیری از ماده و آثار ماده و منفعت‌های مترتّبهٔ بر توقف و سکونت در عالم ماده نیست، بلکه مقصود از ﴿أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ و این تعبیری که خدای متعال در اینجا آورده است ـ تا نهایت ذلّت و پستی و دنائت را نسبت به موقعیت انسان بنمایاند ـ عبارت است از تعلق به ماده و گرفتاری در این ماده و دل بستن به این ماده و فراموش کردن ارزش‌هایی که خدای متعال در ما قرار داده است و پا بند شدن به تعلّقات و اعتبارات در این عالم ماده! اینها مقصود از ﴿أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ است که انسان در تعلق به عالم ماده، به اینها مبتلا می‌شود، بر خلاف تمام آن چیزهایی که خدای متعال به‌لحاظ آنها تعبیر به ﴿أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ کرده است.

آنجا عالم وحدت است، اینجا عالم کثرت است! آنجا عالم توحید است، اینجا عالم خودبینی و خود رأیی و برای خود داشتن است! آنجا عالم یکرنگی است، اینجا عالم خودنمایی و بروز و ظهور خود و نفسیات خود است! آنجا عالم عدم تفاوت و عدم تعیّن است، اینجا عالم خودمحوری و جلب همهٔ منافع برای خود و دیگران را از منافع محروم کردن است! آنجا عالم وحدت در نفوس است، اینجا بنا بر کثرت در نفوس و جدایی و افتراق بین نفوس و سوءظنّ بین نفوس و جدایی و بینونیّت بین نفوس است! اصلاً اساس و محور عالم دنیا را تفرقه تشکیل می‌دهد. این معنا، معنای ﴿أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ است.

این عالم، عالمی است که مَحطّ برای این‌گونه صفات رذیله است، این عالم موقعیّتی است که این‌گونه صفات می‌تواند در اینجا پرورش پیدا کند. تا وقتی‌که انسان در آن عالم بود از این مسائل خبری نبود؛ در عالم برزخ و در عالم قیامت از این مطالب خبری نیست و در عوالم غیب و در عوالم ربوبی از این مطالب به‌چشم نمی‌خورد. آمدن در این دنیا ما را به این ابتلائات مبتلا کرده است و تعلق به این دنیا و به عالم ماده است که ما را از آن نگرش توحیدی به نگرش کثرات واداشته است.

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾؛ «مگر آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند!» فقط اینها افرادی هستند که خود را از تعلّقات و گرفتاری‌ها و متّصف شدن به این صفات ذمیمه و این رذائل اخلاقی بیرون می‌کشند. مسئلهٔ اول و اصلی، اعتقاد و ایمان است؛ [یعنی] ایمان [داشتن] و عملی را با اعتقاد انجام دادن! دوم، براساس آن ایمان، پیگیری کردن و خود را بیکار و مهمل نگذاردن و مطالب را متابعت کردن و رفتن به‌دنبال راه و مسیری که برای پیمودن است و عمل کردن به دستوری که برای حرکت است.

﴿ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾؛ انسان ایمان [آورد] و عمل صالح را انجام بدهد. بنابراین در هر مرتبه

از مراتب وجود و در هر دقیقه از دقایق شبانه‌روز و در هر ساعت و در هر موقف و در هر حادثه و در هر مسئله‌ای که انسان با آن مواجه می‌شود باید بداند که در آنجا باید این دو نکته را مورد توجه قرار بدهد و به این دو مسئله عمل کند: ﴿ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾؛ اول باید ذهنش را متوجه پروردگار کند و در آن واقعه و موقف از خدا استمداد کند، و به‌دنبال آن استمداد از فیوضات و نفحات الهی، عمل صالح انجام بدهد؛ [یعنی] آن عملی که بر وفق مقتضای عقل و منطق و دستور شرع به آن سفارش و پیشنهاد شده است! همین‌طور [سر خود] نمی‌توان عمل کرد! این تعلق به عالم کثرت موجب تنزّل انسان می‌شود.

تعبیر خداوند از گرایش انسان از عالم توحید به عالم ماده

خدای متعال از وجود انسان در آن عالم و بعد گرایش او به عالم ماده این‌طور تعبیر می‌کند:

﴿فَقُلْنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ * فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ﴾.[1]

ما به آدم در زمانی‌که در جنّت بود و در ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ قرار داشت و هنوز به این عالم ماده تنزّل و تعلّق پیدا نکرده بود، این مطالب را گوشزد کردیم؛ الآن هم این مطالب را برای شما بازگو می‌کنیم!

ما به آدم گفتیم: ﴿إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ﴾؛ این شیطان که می‌بینی هم دشمن تو است و هم دشمن همسر تو است، یعنی خدای متعال در اینجا این زوج را کاملاً نسبت به وسوسه‌ها و خطراتی که این شیطان دارد بیم داده است، چه نسبت به شوهر و چه نسبت به زن؛ چه نسبت به پدر و چه نسبت به مادر؛ چه نسبت به برادر و چه نسبت به خواهر؛ چه نسبت به زن و چه نسبت به مرد! در تمام این موارد انسان باید راه‌های نفوذ را سدّ کند.

﴿إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ﴾؛ تأکیدی که در اینجا شده برای این مسئله است که هیچ‌کدام از دو طرف تصور نکنند که از دستبُرد شیطان به‌دور هستند، چون هر کدام از دو جنس نسبت به این قضیه مساوی هستند!

﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ﴾؛ «مبادا شما را از بهشت خارج کند و مورد شقاوت قرار بگیرید!»

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ﴾؛ «اگر تو در بهشت باشی هیچ‌وقت گرسنه نمی‌شوی، هیچ‌وقت

---

[1] سوره طه (۲۰) آیا ت ۱۱۷ ـ ۱۲۰. اللّه شناسی، ج ۳، ص ۱۴۹:

«و آنگاه گفتیم: ای آدم، این شیطان دشمن تو و دشمن جفتت می‌باشد (متوجّه باش که شما را نفریبد و) از بهشت بیرونتان ننماید که در آن‌صورت دچار سختی و مشکلات خواهید شد * از برای تو در بهشت (همه‌چیز مهیّا است) جایی است که گرسنه نمی‌شوی و برهنه نمی‌گردی * و حقّاً تو در آنجا تشنه نمی‌شوی و آفتاب گرم بر تو اثری نمی‌گذارد * با همه این سفارش‌ها شیطان در آدم وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا (دوست داری) تو را بر شجرهٔ خلود و درخت ابدیّت که هیچ‌گاه کهنه و فرسوده نگردد دلالت نمایم؟!»

بدون لباس نخواهی بود، هیچ‌وقت عیوب تو بَرملا نخواهد شد، هیچ‌وقت حالت افتقار و احتیاج در تو پیدا نخواهد شد و هیچ‌وقت دچار ناراحتی نخواهی شد!»

اینها از خصوصیات بهشت است. همان‌طور که عرض شد در خصوصیات بهشت که مربوط به عالم توحید است این مسائل موجود است. در آنجا نگرانی نیست، در آنجا گرسنگی نیست، در آنجا تشنگی نیست، در آنجا برهنگی نیست، در آنجا مکشوف شدن سَوئات و صفات ناشایست انسان نیست؛ بلکه در آنجا همه یکرنگی است، در آنجا همه صفا است، در آنجا همه رَوح و رضوان است!

﴿فَوَسۡوَسَ إِلَيۡهِ ٱلشَّيۡطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلۡ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلۡخُلۡدِ وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ﴾؛ «شیطان وسوسه کرد و گفت: آیا من تو را راهنمایی کنم به درختی که آن درخت همیشه برای تو خواهد بود؟ آن درخت زندگی و استفادهٔ از دنیا برای تو ابدی خواهد بود و تعلق تو نسبت به ما یَملک خودت تعلق همیشگی خواهد بود!» سلطنت، سلطنت همیشگی است؛ شجر، شجر همیشگی است!

در این آیه استفاده از منافع دنیا از نظر مادی تعبیر به «شجر» و استفاده از منافع دنیا به‌صورت روحی و به‌صورت نفسی تعبیر به «مُلک» شده است؛ یعنی من این دنیا و منافع دنیا را برای تو تضمین می‌کنم. آنچه در این عالم است ـ که نِعَم ظاهری الهی در این عالم فناپذیر است ـ در آنجا شیطان وسوسه می‌کند و با مطالب و مسائل خلاف، خلاف را به انسان تزریق می‌کند و آن را برای انسان جلوه می‌دهد، آن حقیقت را کنار می‌گذارد، آنچه از آنجا آمده‌ایم را به فراموشی می‌سپارد و دل انسان را به آنچه زوال‌پذیر و فناپذیر است خوش می‌کند، دقیقاً بر خلاف آنچه بوده است کم‌کم وسوسه می‌کند و آن موقعیت اول را به‌طور کلی از بین می‌برد.

زوال‌پذیر بودن مسائل دنیوی

﴿وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ﴾؛ [شیطان می‌گوید:] «این سلطنت هیچ‌وقت فنا نمی‌پذیرد!» درحالی‌که انسان گول می‌خورد و غَرّه می‌شود و بعد یک‌مرتبه می‌بیند آن وعده‌هایی که در ذهنش بود و تصور می‌کرد، آن ارتباطاتی که در ذهن خودش ابدی می‌پنداشت، آن رفاقت‌هایی را که تصور می‌کرد دیگر انتهایی ندارد، آن قوم و خویشی‌هایی که تصور می‌کرد بی‌پایان است، آن سلطنتی را که تصور می‌کرد دنیا هم نمی‌تواند از او بگیرد، آن ارتباطاتی که خیال می‌کرد برای او همیشگی خواهد بود، یک‌مرتبه همهٔ آنها از بین می‌رود؛ قوم و خویش از بین می‌رود، رفیق انسان را کنار می‌گذارد، سلطنت برمی‌گردد، خلع و مطرود می‌شود و در کناری قرار می‌گیرد!

عجب، ما چه فکر می‌کردیم! چطور این مسائل در ذهن ما مستقر شده بود؟! چگونه ما می‌اندیشیدیم که این تعلّقات برای ما جاودانه است؟! چطور ما می‌اندیشیدیم که این مسائلی که در حول و حوش ما می‌گذرد برای ما همیشگی خواهد بود؟! اما الآن می‌بینیم که دیگر از آنها خبری نیست؛ نه رفیقی است که دست ما را

بگیرد، نه قوم و خویشی است که دیگر به ما توجهی کند و نه سلطنت و مُکنتی است که ما به پُشت‌گرمی و پشتوانهٔ او زندگی خود را بگذرانیم! آن‌وقت انسان می‌بیند که عمرش از بین رفته و سرمایه‌ها همه بر باد داده شده است و آفتاب عمر بر لب بام است و دیگر مجالی برای تدارک باقی نمانده است.

خدای متعال همین مطلبی را که به آدم فرموده است، به ما هم می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ﴾.[1]

«ای بنی‌آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد و گول بزند، [همان‌طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد]!»

واقعاً عجیب است! با چشم خود مسائل را در این دنیا می‌بینیم ولی عبرت نمی‌گیریم و وضعیت و تعلّق به‌نحوی است که پرده بر جلوی چشمان ما افتاده است. خودمان با چشم خودمان تمام مسائل را دیدیم و تمام موقعیت‌ها را مشاهده کردیم. آن حکومت‌ها کجا رفت؟ آن حکومت‌هایی که آنها آن را مؤبّد می‌پنداشتند کجا رفت؟ به یک چشم به‌هم زدن و به یک اراده و اختیار الهی، طومار آن سلطنت‌ها همه برچیده شد و برای یافتن جا و موقعیت و کسب رفیق و صدیق به هر کجا سر زدند و به هر کجا فرود آمدند، اما کسی آنها را مجال نداد! این برای ما عبرت نیست؟! واقعاً این برای ما عبرت نیست؟! آنها چگونه می‌پنداشتند و در ذهن آنها چه می‌گذشت؟ آن چیزی که به آن اعتماد می‌کردند کجا رفت؟ آن چیزی که به آن تکیه داشتند چه شد؟ آن دوستانشان چه شد؟ آن قوایشان چه شد؟ آن رابطین خودشان و روابط در این‌طرف و آن‌طرف چه شد؟ تمام اینها همه رفت! آیا این مسئله نباید برای ما عبرت بشود که روزی هم برای ما خواهد آمد؟! آنگاه که ندای أجل سر رسد، دیگر نه رفیقی در آنجا به فریاد ما می‌رسد و نه مال و مُکنت در آنجا دستی از ما می‌گیرد و نه دیگر روابط می‌تواند کاری برای ما انجام بدهد! اینها چیزهایی بود که با چشم خودمان دیدیم. تمام اینها هشدارها و نداهای خدا در وجدان و ضمیر یکایک ما است که ما را نسبت به موقعیت خودمان آشنا کند. هر کسی در هر وضعیتی که هست نباید آن مسئله را فراموش کند؛ من نسبت به موقعیت خودم، شما هم نسبت به موقعیت خودتان!

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ لَا يَفۡتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ كَمَآ أَخۡرَجَ أَبَوَيۡكُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآ﴾.[2]

این آیه خیلی آیهٔ عجیبی است! خدا می‌فرماید: کاری که شیطان انجام می‌دهد این است که آن لباس

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۳:
«ای پسران آدم، شیطان شما را به‌فتنه نیفکَند، همان‌طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد!»

[2] سوره أعراف (۷) آیه ۲۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸:
«ای فرزندان آدم، البته نباید شیطان شما را به‌فتنه اندازد؛ همچنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به‌طوری‌که لباس آنها را از تنشان جدا کرد تا اینکه زشتی‌ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند!»

و پوشش تقوا و تنزیه و تزکیه را از وجود انسان درمی‌آورد.

کدام لباس مدّ نظر اسلام است؟

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ﴾؛[1] لباس یعنی آن چیزی که انسان می‌پوشد تا به‌واسطهٔ آن خودش را از دستبُرد ناملایمات حفظ کند. انسان در گرما لباس می‌پوشد برای اینکه خود را از گرما حفظ کند، در سرما لباس می‌پوشد تا برودت بر او تأثیر نگذارد. اگر انسان لباس را دربیاورد، دچار اقسام امراض و آلام می‌شود. خدای متعال ما را به‌نحوی قرار نداده است که این بدن ظاهری ما بدون لباس باشد؛ در معرض گرما و سرما قرار گرفتن، این بدن را دچار آفت و ابتلا می‌کند. حال که این بدن ما به لباس نیاز دارد، آیا روح ما لباس نمی‌خواهد؟! آیا روح ما برای مواجهه با خطرات و صدمه‌ها و برای درافتادن با گناهان و زشتی‌ها و ارتکاب جرائم و قبائح احتیاج به لباس و پوشش ندارد؟!

آن پوشش چیست؟ آن پوشش عبارت است از «تقوا» و عبارت است از اینکه انسان خودش را در حِصن و در حرم امن و امان ایمان به خدا دربیاورد. این برای انسان لباس می‌شود. وقتی که انسان می‌خواهد از منزل خارج بشود، اول این لباس را بپوشد بعد از منزل بیرون بیاید! وقتی که انسان می‌خواهد با شخصی ملاقات کند، قبل از اینکه وارد خانهٔ او بشود این لباس را بپوشد [بعد وارد خانهٔ او بشود!] پوشیدن این لباس یعنی مواظب باشد در آنجا چه می‌گوید؛ خدای‌ناکرده حرف خلاف نزند، خدای‌ناکرده احساسات بر او غلبه نکند، خدای‌ناکرده نفس حقایق را پنهان نکند و برای رسیدن به حطامی چند، روی حق و واقع و صدق پا نگذارد! وقتی که انسان می‌خواهد وارد حجره و محلّ تجارت و کارش بشود، اول آن لباس را بپوشد بعد وارد بشود! وقتی که انسان می‌خواهد با رفیقش برخورد کند، اول آن لباس را بپوشد بعد برخورد کند! در تمام موارد اول انسان آن لباس را بپوشد و لحظه‌ای تأمل کند و خود را در قبال پروردگار و در قبال اعمال خودش مُحاسَب بیابد که روزی از او سؤال خواهد شد![2]

[شیطان] لباس ما را درمی‌آورد همان‌طوری‌که ﴿يَنزِعُ عَنْهُمَا﴾؛ لباس را از تن آنها درآورد. آن توجه به پروردگار را از آدم و همسر او زدود و به‌واسطهٔ این عدم توجه، میل به دنیا پیدا کردند و خلاف دستور عمل کردند! [خدا می‌فرماید]: ما گفتیم از این درخت نخورید! ولی رفتند و خوردند.

جلوه دادن نقاط ضعف انسان توسط شیطان

﴿لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا﴾؛ «تا بدی‌ها و نقاط ضعف آنها را بنمایاند و نشان بدهد.» شیطان نمی‌خواهد آن

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۲۶. امام شناسی، ج ۹، ۲۷۵:
«و لباس تقوا، آن لباس پسندیده و اختیار شده است.»

[2] متأسفانه قسمتی از صوت، موجود نیست.

نقاط قوّت و تعلق و ارتباط ما با عالم غیب را به رخ مردم بکشاند و آن را برای مردم و برای خود ما نشان بدهد و بیان کند؛ بلکه می‌خواهد آن جنبه‌های ضعف وجودی ما و آن نقاط خلل و نقص ما را به‌واسطهٔ ورود در حوادث و به‌واسطهٔ تزیین و جلوه دادن آن نقاط ضعف به ما نشان بدهد و بیان کند و جلوه بدهد! ﴿لِيُرِيَهُمَا﴾ یعنی بنمایاند! شیطان اینها را می‌نمایاند.

اگر انسان در افرادی که در دنیا هستند و تعلق به دنیا دارند دقت کند، می‌بیند که آنچه بر اینها و وجود اینها حاکم است، تنها کدورت، ظلمت، انانیّت و خودمحوری است. این مسائل همان چیزهایی است که شیطان آنها را در موقعیتی قرار داده تا به‌واسطهٔ عمل و ورود در این پدیده‌ها، این صفات رذیله بتواند خود را بنمایاند و صفات حسنه به‌دست فراموشی سپرده شود.

خدا در اینجا به ما هم همین مطلب را می‌گوید. اینها افرادی هستند که در دنیا می‌آیند، اما نسبت به مسائل آخرت بیگانه هستند! اینها افرادی هستند که در دنیا می‌آیند، ولی نسبت به باطن قضیه بیگانه هستند!

اقسام افراد در ارتباط با تعلق به دنیا

خدای متعال در اینجا افراد را در ارتباط با تعلق به دنیا و عدم تعلق به آن به سه قسمت تقسیم می‌کند: ﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾.[1]

ما این کتاب و این قانون سیر و سلوک به‌سمت إله را در میان افراد به‌ودیعه گذاشتیم و حقایق تشریع و تربیت را برای افراد بیان کردیم. بعضی از این مردم ﴿ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ﴾ هستند؛ ارج و موقعیت خودشان را نمی‌دانند، نمی‌دانند که چه گوهری را دارند از دست می‌دهند، نمی‌دانند که در چه وَرطه‌ای دارند می‌افتند و نمی‌دانند چه فردایی در پیش دارند! اینها آن کسانی هستند که ﴿ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ﴾ هستند، یعنی به خودشان ظلم می‌کنند.

یکی بر سرِ شاخ و بُن می‌برید *** خداوند بستان نگه کرد و دید

بگفتا گر این مرد بد می‌کند *** نه با من که با نفس خود می‌کند[2]

اینها افرادی هستند که دارند بر نفس خود ظلم می‌کنند و آن حقیقت ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ و ﴿أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ را نابود می‌کنند و آن را زیر پای هواهای نفس لِه می‌کنند و نه‌تنها نمی‌گذارند آن حقیقت شکوفا بشود، بلکه با اشتغال به تعلّقات دنیا و گرفتاری‌های نفسانی و خیالات و اوهام شیطانی، کم‌کم آن سرمایهٔ وجودی را

---

[1] سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ٤، ص ۹:
«سپس این کتاب را به بندگان برگزیدهٔ خود به‌عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه‌روی پیمودند و بعضی به‌واسطهٔ أعمال خیر گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند.»

[2] بوستان سعدی، باب اول، بخش ١٦.

به صفر می‌رسانند و دیگر از آن حقیقتی که بتواند آنها را راه بیندازد، در وجود خود چیزی باقی نمی‌گذارند! اینجا جایی است که خدا ختم و مُهر بر دل اینها زده است: ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾؛[1] خداوند بر دل‌های اینها مُهر زده است، یعنی دیگر اینها قابل هدایت نیستند! گوش اینها آیات قرآن را می‌شنود، ولی فقط یک صدا است؛ چشم اینها عبرت‌ها را می‌بیند، ولی فقط یک دیدن است و بین دیدن آنها و دیدن یک شیء جامد دیگر تفاوتی نیست، بین شنیدن آنها و شنیدن یک دستگاه جامد دیگر فرقی نیست، بین دل‌های آنها و جامدات دیگر تفاوتی وجود ندارد! این کار اینها است؛ ﴿فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ﴾.

دستهٔ دوم: ﴿وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ﴾؛ افرادی هستند که راه اقتصاد و اعتدال را در پیش می‌گیرند، رعایت جوانب را می‌کنند، مصالح و مفاسد را تشخیص می‌دهند و مفاسد را کنار می‌گذارند و مصالح را می‌گیرند، آنچه برای خود مفید است را انتخاب می‌کنند و در عین‌حال حظّ خود را هم از دنیا فراموش نمی‌کنند، رعایت جهت اعتدال را در همهٔ مطالب دارند. این هم یک دسته!

اما دستهٔ سومی هم داریم که گوی سبقت را از همه ربوده‌اند. آنها چه کسانی هستند؟ ﴿وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾؛ آنها کسانی هستند که در هرجا که خیر است در آنجا تأمل نمی‌کنند و به‌دنبال سبک سنگین کردن نیستند، آنها افرادی هستند که دل‌باخته و پاک‌باخته نسبت به جمال محبوب و حریم معبود سر از پا نمی‌شناسند، آنها افرادی هستند که اصلاً در مخیّلهٔ آنها قیاس نمی‌آید، در مخیّلهٔ آنها «این را انجام بدهم یا آن را انجام بدهم» نمی‌آید، بلکه فقط یک طرف را می‌بینند و بس! فقط یک حریم را می‌بینند و بس! فقط یک راه را می‌بینند و بس! ﴿سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾؛ «اینها افرادی هستند که سبقت به خیر دارند!» ﴿ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ﴾؛[2] «این آن فضل و بخشش و آن نعمت بزرگی است که خداوند به اینها داده است.»

اینها افرادی هستند [مصداق] ﴿جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗا وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ﴾.[3] خدا می‌فرماید: «اینها کسانی هستند که داخل بهشت می‌شوند و خدای متعال اینها را با لباس‌های حریر و دیبا و بهترین زینت از نظر ظاهر و از نظر باطن می‌آراید و زینت می‌کند.» اینها افرادی هستند که می‌گویند:

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۵:
«خداوند بر دل‌های آنان و بر گوش آنان مهر زده است و بر چشم‌های آنان حجاب و پرده‌ای است؛ و آنان دارای عذابی بزرگ می‌باشند.»

[2] سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ٤، ص ۹:
«و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

[3] سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ٤، ص ۱۲:
«در آن بهشت‌های ابدی وارد شده و با دست‌بندهایی از طلا و لؤلؤ زینت شوند و لباس‌های حریر و ابریشم در بر کنند.»

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ * ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ﴾.[1]

«حمد مخصوص خدایی است که حزن را از وجود ما برداشته است و ما دیگر در روز قیامت حزن نداریم، ما دیگر در روز قیامت غبطه نمی‌خوریم، ما دیگر در روز قیامت احساس حسرت و ندامت و پشمانی نداریم.»

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ﴾؛[2] آن کسانی که حُسنای از طرف ما بر آنها سبقت گرفت و آنها را در این راه قرار داد، همین افرادی هستند که حزن ندارند. اینها افرادی هستند که خدای متعال دل‌های آنها را روشن کرده است و راه حق و باطل را تشخیص می‌دهند و وجود آنها را نور گرفته است.

فرمایش امام صادق علیه السلام دربارهٔ پذیرش حق و باطل و گرایش به نور و ظلمت

روایت عجیبی است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إنّ اللّه [عزّوجلّ] خَلقَ قومًا لِلحقّ، فإذا مَرّ بهمُ البابُ مِن الحقّ قَبِلَتهُ قُلوبُهم و إن كانوا لايَعرِفونَه... و خَلقَ قومًا لِغيرِ ذلك... و إذا مَرّ بهمُ البابُ مِن الباطلِ قَبِلَتهُ قُلوبُهم و إن كانوا لايَعرِفونَه.[3]

خدای متعال قومی را برای حق و برای تمییز بین حق و باطل خلق کرده و آفریده است و دل‌های آنها مستعدّ قبول حق است. اینها افرادی هستند که اگر با یک پدیده و یک جریان حق یا با یک سخن حق مواجه بشوند، بدون اینکه خودشان متوجه باشند این حق را می‌پذیرند. شما دیده‌اید که وقتی در یک مجلس

---

[1] سوره فاطر (۳۵) آیه ۳٤ و ۳۵. امام شناسی، ج ٤، ص ۱۲:
«حمد و سپاس اختصاص به ذات مقدّس پروردگار ما دارد که حزن و اندوه را از ما ببرد و پروردگار ما بسیار جرم‌بخشندهٔ گناهکاران و پاداش‌دهندهٔ سپاسگزاران است * آن خدایی که ما را در این خانهٔ ابدی از فضل و کرم خود وارد کرد.»

[2] سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۰۱:
«آن کسانی که از نزد ما درباره آنان خیر و نیکوئی پیشی گرفته است، از آتش دوزخ دورشدگانند.»

[3] الکافی، ج ۲، ص ۲۱٤.
نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۳:
«در ج ۲/*اصول کافی* ص ۲۱٤ با إسناد خود از ابن‌اذینه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: "إنّ اللّه عزّوجلّ خلق قوما للحقّ فإذا مرّ بهم الباب من الحقّ قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه؛ و إذا مرّ بهم الباب من الباطل أنكرته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه. و خلق قوما لغير ذلک فإذا مرّ بهم الباب من الحقّ أنكرته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه؛ و إذا مرّ بهم الباب من الباطل قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه."
"خداوند عزّوجلّ گروهی را برای حق آفریده است. در این‌صورت اگر دری از حق بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را تصدیق می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند؛ و اگر دری از باطل بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را انکار می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند. و گروهی را خداوند برای باطل آفریده است؛ بنابراین اگر دری از حق بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را انکار می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند؛ و اگر دری از باطل بر آنها بگذرد دل‌هایشان آن را تصدیق می‌کند و اگرچه آن را نشناخته باشند."»

نشسته‌اید و یک مطلب صحیح که در آن حرفی نیست گفته می‌شود، پذیرش و تلقّی افراد نسبت به این مطلب متفاوت است: یکی راحت می‌پذیرد؛ یکی در آن تأمل می‌کند و یکی نمی‌پذیرد! چرا قضیه این‌طور است؟

هم‌چنین خدای متعال گروهی را برای باطل آفریده است، وقتی که بابی از باطل به روی آنها گشوده شود، آن باطل را می‌پذیرند؛ اگرچه نسبت به آن باطل معرفتی نداشته‌اند و قبلاً کسی به آنها نگفته است. وقتی زمینه‌ای برای انحراف باشد، می‌بینیم که گرایش بعضی از افراد نسبت به آن زمینه بیشتر است. [اما] بعضی‌ها هستند که گرایش به حق و قُرب، جِبلّی و فطری آنها است و راه آنها است.

حالا آیا خدای متعال این مسائل را از أزل برای افراد خلق کرده است یا اینکه همهٔ مردم در تلقّی به حق و تلقّی به باطل مُستعدّ هستند؟

وقتی که انسان اعمالی را در مقام اختیار انجام می‌دهد، کم‌کم نفس خود را نسبت به هر عملی که انجام می‌دهد تربیت می‌کند؛ اگر عمل خلاف انجام بدهد، کم‌کم آن روح ایمان که روح گرایش به حق است در وجود او از بین می‌رود! وقتی که انسان گناهی انجام می‌دهد، اول خیلی احساس شرم می‌کند، وقتی دروغی می‌گوید احساس شرم می‌کند، وقتی خیانتی می‌کند احساس شرم می‌کند و نفسش دائماً او را ملامت می‌کند، ولی این عمل او را برای خیانت بعد و برای خلاف بعد و برای عمل قبیح بعد آماده‌تر می‌کند! وقتی عمل دوم را انجام داد، می‌بیند که احساس شرم او کمتر است! وقتی عمل سوم [را انجام داد همین‌طور] تا به‌جایی می‌رسد که دیگر انجام قبائح و امور خلاف برای او آسان و راحت می‌شود و دیگر نفسش او را ملامت نمی‌کند! در این هنگام اگر با عمل خلاف و عمل صحیح مواجه بشود، عمل خلاف را می‌گیرد، اگر با یک مسیر حق و مسیر باطل مواجه بشود، طبعاً به باطل گرایش پیدا می‌کند!

مقابل این قضیه هم درست است؛ یعنی اگر انسان مراقبه داشته باشد ﴿ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ کم‌کم به‌واسطهٔ عمل خیر، نفس او به‌حالتی درمی‌آید و موقعیتی پیدا می‌کند که در مواجههٔ با حق ـ ولو اینکه اطلاع نداشته باشد ـ به آن سمت گرایش پیدا می‌کند! این مسئله شوخی نیست، این مسئله گُتره نیست! نفس انسان با نوری که دارد بدون اینکه تشخیص بدهد [حرکت می‌کند.]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

تَجِدُ الرَّجلَ لایُخطِئُ بِلامٍ و لاواوٍ، خَطیبًا مُصقَعًا و لَقَلبُه أشدُّ ظُلمةً مِن اللّیلِ المُظلَم؛ و تَجِدُ الرَّجلَ لایَستَطیعُ تَعبیرًا [یُعبِّرُ] عمّا فی قَلبِه بلِسانِه و قَلبُه یَزهَرُ کما یَزهَرُ المِصباح.[1]

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٢٢. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۲:

«شما مردمی را می‌یابید که در سخن گفتن چنان استادند که حتی در یک حرف همچون لام و یا واو اشتباه نمی‌کنند. خطیبی هستند بلیغ و یا جَهوَریّ‌الصّوت و یا به‌طور مُسلسَل بدون ارتعاش و لُکنَت لسان خطبه می‌خوانند، اما قلبشان تاریک‌تر است از

شما با فردی برخورد می‌کنید سخنوَر و توانا که «لام» را با «میم» یا «واو» اشتباه نمی‌کند. آن‌قدر در صحبت توانا است و آن‌قدر خوش‌برخورد و خوش‌بیان و خوش‌لهجه است که از کیفیّت گفتار او حظّ می‌بریم! خطیبی است بسیار سخنور و سخندان که مطالب را کاملاً شمرده و مرتّب برای مردم بیان می‌کند. آنچه می‌خواهد و در ضمیر او می‌گذرد را به بهترین نحو و به بهترین وجه برای مردم بیان می‌کند! مگر یک‌هم‌چنین افرادی و امثال‌ذلک نبودند و نیستند؟! هستند و کم هم نیستند! درحالی‌که امام صادق می‌فرماید: «دل او از شب تار تاریک‌تر و ظلمانی‌تر و مکدّرتر است!»

هم‌چنین در مقابل فردی را می‌یابید که نمی‌تواند ضمیر خود را بر زبان بیاورد، یعنی یک شخص عامی است و نمی‌تواند نیّت خود را بیان کند، در کلمات لُکنت دارد و در انتخاب تعابیر نمی‌تواند آنچه را که باید انجام بدهد، ولی «**و قَلبُه یَزهَر کمٰا زَهَر المِصباح**؛ همان‌طور که چراغ می‌درخشد، قلب او هم می‌درخشد!» این چیست؟ این همان نور باطن است!

اینها آن افرادی هستند که ﴿سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ﴾؛ حُسنای الهی بر آنها سبقت گرفته و آنها را در آن شاهراه قرار داده است. نگوییم: ما اهل علم نیستیم! نگوییم: ما اهل درایت و روایت نیستیم! نگوییم: ما از این مطالب خبر نداریم! نه‌خیر، مطلب به اینها نیست؛ بلکه مسئله به قلب و نفس و ضمیر برمی‌گردد! هر کسی بشنود و عمل کند می‌رسد، حالا هر شخصی که می‌خواهد باشد؛ و هر کسی بشنود و عمل نکند نمی‌رسد، حالا هر شخصی که می‌خواهد باشد! مسئله به ایمان و عمل صالح است! در اینجا بین عالم و جاهل فرقی نیست، بین عالم و عامی تفاوتی نیست! مسئلهٔ هدایت و نورانیّت باطن و تکامل، جدای از مباحث علم و ظاهر است! آن مسئله، قلب صاف و عمل صالح را می‌طلبد و ایمان و عمل صالح را تقاضا می‌کند! تمام اینها مقدمه است.

معنای فزع اکبر در قیامت

این همان مقام اطمینان است. اینجا همان‌جایی است که ﴿لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾. در روز قیامت که نامهٔ عمال را به دست افراد می‌دهند، همه سراسیمه و پریشان نگاه می‌کنند، چون انسان به نفسش نگاه می‌کند! نامهٔ عمل در دستش است و نمی‌داند که در این نامه چه نوشته است، اما آن حالت درونی خود و آن حالتی که با او است، قبل از نگاه کردن به نامه نشان می‌دهد که در آن نامه چه خبر است و حالت اضطراب او را می‌گیرد! حالا می‌خواهد بیاید در پیشگاه عرض پروردگار و تازه نامهٔ عمل را باز کند؛ این کار را انجام دادی، آن کار را انجام دادی، این کار را انجام دادی، آن کار را انجام دادی!

شب تاریک؛ و هم‌چنین شما مردمی را می‌یابید که توانایی ندارند که آنچه را در نیّت دارند بر زبان آورند، اما قلبشان همچون چراغ درخشان نور می‌دهد!»

ولی فزع از همان اول این افراد را نمی‌گیرد. خدای متعال در اینجا تعبیر به فزع اکبر آورده است: ﴿لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾. می‌دانید چه فزعی است؟ آنچه در این دنیا موجب فزع و جزع ما است، نسبت به آنچه در آن دنیا برای ما است صفر هم به‌حساب نمی‌آید! آنجا جایی است که انسان می‌داند دیگر کار تمام است! ما هنوز نمی‌دانیم، هنوز خیال می‌کنیم در این دنیا هستیم، هنوز خیال می‌کنیم مسئله واقعیت ندارد، ٦٠ درصد قضیه را قبول داریم، ٥٠ درصد قضیه را قبول داریم، ولی یقین نداریم به اینکه قیامتی هست، یقین نداریم به اینکه پشیمانی‌ای در راه است، یقین نداریم به اینکه فردایی هست، یقین نداریم به اینکه حساب و کتابی هست! شنیده‌ایم و در تَه دلمان هم قبول داریم، اما یقین به این موضوع نداریم! چه موقع یقین پیدا می‌کنیم؟ وقتی که جهنم را ببینیم، بهشت را هم ببینیم، مقام حساب و کتاب را هم ببینیم! آنجا است که دیگر فزع اکبر می‌آید، آنجا است که آن جزع و فزعی که نمی‌داند حالا در این نامه چیست [می‌آید!] تمام نیّات در این نامه آمده است، تمام قدم‌هایی که برداشتیم در این نامه آمده است، تمام افکار ما و تمام حرف‌هایی که زدیم مو به مو و بدون یک واو کمتر یا بیشتر در این نامه آمده است؛ امروز این حرف را به آن شخص زدی و دلش را رنجاندی! چرا؟ حالا بیا حسابت را پس بده! آن روز این فکر را نسبت به آن برادر مؤمنت کردی! چرا؟ حالا بیا حسابت را پس بده! امروز آن عمل را نسبت به آن برادرت انجام دادی! چرا؟ حالا بیا حسابت را پس بده! اگر هم حسابت را پس ندهی نمی‌توانی جلو بروی! باید حساب را پس داد و باید از عهدهٔ حساب برآمد! در اینجا است که آن فزع اکبر می‌آید، یعنی فزعی که دیگر بالاتر از آن فزعی نیست! انسان می‌بیند کار تمام است و دیگر فرصت از دست رفته است، [لذا می‌گوید:]

﴿رَبِّ ٱرۡجِعُونِ * لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا﴾.[1] «خدایا، مرا برگردان تا این گذشته را جبران کنم! أبدا، این حرفی است که زده می‌شود و از دهانش درمی‌آید!»

کجا برگردانیم؟ پروندهٔ دنیا بسته شده است! شما قومی بودید که آمدید و به اینجا رسیدید و تمام شد، حالا ما در این دنیا کارهای دیگری داریم، می‌خواهیم اقوام و افراد دیگری را بیاوریم، شما را داخل در آنها برگردانیم؟! این‌طور که نمی‌شود! این پرونده دیگر تمام شد و دیگر به دنیا برنمی‌گردی!

﴿لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ﴾؛ «اینها آن افرادی هستند که ملائکه می‌آیند و می‌گویند: [”امروز همان روزی است که خدای متعال در عالم دنیا به شما وعدهٔ آن روز را داده بود.“»]

اهمّیت امید به رحمت و غفران الهی

---

[1] سوره مؤمنون (٢٣) آیه ٩٩ و ١٠٠. افق وحی، ص ٩٢:
«پروردگارا، مرا بازگردان شاید بتوانم جبران گذشته و ما فات بنمایم! ابداً این‌طور نخواهد بود و بازگشتی در کار نمی‌باشد، و این سخنی است که از دهان تجاوز نمی‌نماید!»

اما خدا در اینجا راه گذاشته است و امید داده است و برای بندگان رحمت آورده است. ما افرادی هستیم که هم کار خوب انجام می‌دهیم و هم کار بد انجام می‌دهیم، رحمت خدا در اینجا شامل حال ما می‌شود. خدا می‌گوید: خیال نکنید حالا که یک اشتباه کردید دیگر کار تمام است! تصور نکنید اگر یک امر خلاف انجام دادید دیگر کار تمام است! نه، این‌طور نیست!

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾.[1]

«بگو ای کسانی که بر خودتان ستم و ظلم کرده‌اید، از رحمت خدا نا امید نشوید؛ [چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد!]»

آیهٔ دیگری در قرآن هست که بسیار آیهٔ عجیبی است، این آیه شامل حال ما خواهد شد:

﴿وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾.[2]

«آن کسانی که در این دنیا عمل کردند، ولی قاطی کردند؛ یعنی هم کار خوب انجام دادند و هم کار بد انجام دادند، عمل سیّئ را با عمل صالح با هم انجام دادند، ولی بعد توبه می‌کنند، امید است که مورد رحمت الهی واقع بشوند، [به‌درستی‌که خداوند غفور و رحیم است!]»

این آیه، بسیار آیهٔ امیدوار کننده‌ای است.

جابر بن عبداللَه انصاری از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایتی نقل می‌کند. می‌گوید از رسول خدا شنیدم که فرمود:

لایموتَنَّ أحدُکم إلاّ و هوَ یُحسِنُ الظّنَّ باللَه، و کَم مِن قومٍ أرداهُم سوءُ الظّنّ باللَه.[3]

«مبادا شما بمیرید درحالی‌که حسن ظنّ به خدا در وجود شما نباشد! چه‌بسیار اقوامی بودند که آمدند و همین سوءظنّی که به خدا و به رحمت خدا و به بخشش و فضل خدا داشتند آنها را از بین برد!»

این روایت بسیار امیدوار کننده است که انسان احساس کند بالأخره بشر است و جایزالخطا است؛ گناه و خطا می‌کند، ولی راه توبه باز است!

ماه رمضان گذشت. ماهی که خدای متعال در آن ماه ما را به پذیرایی خودش دعوت کرده بود، ماهی

---

[1] سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۲۷:

«بگو: ای بندگان من که بر عمرها و جان‌های خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیّه افراط کرده‌اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید؛ چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد!»

[2] سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۴:

«و جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده، مقداری از اعمال صالحه انجام داده‌اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده‌اند. شاید خداوند از گناه آنها درگذرد، و به‌درستی‌که خداوند غفور و رحیم است.»

[3] مسند أحمد، ج ۳، ص ۳۹۰، با قدری اختلاف.

که ماه عبادت و توبه و إنابه و بخشش بود. رسول خدا فرمود:

فإنّ الشّقیَّ مَن حَرُم غفرانَ اللهِ فی هذا الشّهر العَظیمِ؛[1] **«آدم بیچاره و بدبخت آن کسی است که ماه رمضان بر او بگذرد و او از رحمت خدا محروم باشد!»**

واقعاً خیلی عجیب است! یعنی ماه رمضان ماهی است که خدای متعال با تمام توان برای بخشش و آمرزش بندگان پا به میدان گذاشته است و تمام اسباب و وسایل را فراهم کرده است.

در روز عید از خدا چه بخواهیم؟

امروز چه روزی است؟ امروز روز عید است! روزی است که خدای متعال به‌واسطهٔ این نعمت و به‌واسطهٔ ورود در این میهمانی، به بندگانش عیدی می‌دهد! عیدی عبارت از چیست؟ آیا عیدی عبارت از قضای حاجات است؟! آیا عیدی عبارت از برآورده شدن گرفتاری‌ها است؟! آیا عیدی عبارت از صحت و سلامتی بدنی است؟! آیا عیدی عبارت از رفع گرفتاری‌ها و مسائل دنیا است؟! البته ممکن است اینها هم عیدی باشد، ولی عیدی داریم تا عیدی! و ما نباید [آن عیدی واقعی را] از دست بدهیم! آن عیدی‌ای را که خدا در امروز می‌دهد در دعای قنوت خواندیم:

اللّهمّ... أسألُك بحقّ هذا الیومِ الّذی جَعلتَه لِلمُسلمینَ عیدًا و لِمحمّدٍ صلّی اللهُ علیه و آله ذُخرًا و شَرفًا و کَرامةً و مَزیدًا.

«خدایا، من تو را به امروز قسم می‌دهم، روزی که برای مردم و برای پیامبر خودت و آل او عید قرار دادی و آن را موجب ذخیره برای آنها و موجب شرافت و علوّ مقام و درجات آنها قرار دادی و به آنها کرامت نازل کردی!»

خدایا، من تو را به یک‌هم‌چنین روزی قسم می‌دهم!

أن تُدخِلَنی فی کلّ خیرٍ أدخلتَ فیه محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ؛ «مرا در هر خیری که پیامبر خود و آل او را داخل کردی، داخل کنی!»

این مسئله شوخی نیست! حالا که خدا دارد می‌گوید: «من می‌دهم!» چرا ما بگوییم: «نه!» خدا دارد می‌گوید که شما این را بگویید، شما این را در دعا بخوانید، شما این را در نماز بخوانید. این‌طور نیست که این مطلب را پیغمبر خوانده باشد و شما بیایید حکایت کنید؛ نه، شما هم بیایید و همین تقاضا را کنید! مگر من بخیلم؟! مگر دریای جود و کرم من تمام می‌شود؟! اینجا است که می‌گویند: گر گدا کاهل بوَد، تقصیر صاحب‌خانه نیست!

رفقا، این را بدانیم که امروز روز مهمی است! اگر تا به‌حال نیّت خود را صاف نکرده‌ایم، امروز صاف

---

[1] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۹۳.

کنیم! اگر خواست و نیّت خود را به مرتبهٔ رشد نرسانده‌ایم، امروز به آن توجه کنیم!

در هر خیری که پیغمبر را داخل کردی مرا هم داخل کن! اصلاً این مسئله قابل تصور است؟! اصلاً می‌شود به فکر و به تخیّل انسان بیاید؟! در آن خیری که پیامبر عظیم‌الشّأن، آن کسی که مقام اول و آخر را دارد و ائمه علیهم السلام و امام زمان أرواحنا فداه را داخل کردی مرا هم داخل کن!

الآن امام زمان در چه خیری قرار دارد؟ الآن آن حضرت در چه وضعیتی قرار دارد؟ الآن آن حضرت در چه مقامی متمکّن است؟ الآن او از چه نعمات الهی دارد بهره‌مند می‌شود؟ خدایا، از آنها قسمت ما هم بکن! چه عیب دارد؟! بالأخره دریای تو باز است و کرم تو انتها ندارد! خودت این‌طور به ما یاد دادی!

و أن تُخرِجَنی مِن کلّ سوءٍ أخرَجتَ منهُ محمّدًا و آلَ‌محمّدٍ؛ «و از هر بدی و زشتی در هر مرتبه‌ای از مراتب [که آنها را خارج کردی، مرا هم خارج کنی!]»

مراتب توبه

در روایتی رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند:

توبه مراتبی دارد: توبهٔ مردم عبارت است از گناهان؛ توبهٔ اولیا عبارت است از توجه به غیر خدا؛ توبهٔ انبیاء عظام عبارت است از اضطراب سرّ![1]

یعنی آنها توجه به غیر خدا ندارند و اگر در آن استغراق در مقام عزّ و مقام امن پروردگار یک لحظه از آن تعلق کم بشود ـ نه‌اینکه توجّهشان قطع بشود ـ صدای آنها بالا می‌رود! اضطراب سرّ یعنی یک قدری از آن تعلق سرّ و ضمیر آنها کم بشود، توبهٔ اینها از آن است! این سوء برای آنها است.

حالا ما در اینجا از خدا این را می‌خواهیم، ما نمی‌گوییم: خدایا، گناهانی را که ما می‌کنیم ببخش! بله، این گناهان هم باید بخشیده بشود، ما نمی‌گوییم: خدایا، ما را از توجه به غیر خودت [محفوظ بدار!] نه، ما پا را روی آن پلهٔ بالا می‌گذاریم و می‌گوییم: خدایا، آن سوء و آن مرتبه از لغزشی که اولیاء راستین خود و ائمه را از آن محفوظ داشتی، ما را هم محفوظ بدار!

اللَهمّ إنّ أسألُك خیرَ ما سألك به عبادُك الصّالحونَ؛ «خدایا، من از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی را که

---

[1] مصباح الشّریعة، ص ۹۷، با قدری اختلاف.

معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۶۳:

«در *مصباح الشّریعة* وارد است که: "تَوبةُ الأنبیاءِ مِن اضْطِرابِ السِّرّ؛ و تَوبةُ الأولیاءِ مِن تَلَوُّثِ الخَطَراتِ؛ و تَوبةُ الأصفیاءِ مِن التَّنفیسِ؛ و تَوبةُ الخاصِّ مِن الإشتغالِ بغیرِ اللَه، و تَوبةُ العامّ مِن الذُّنوبِ."

در ضمن روایتی که در این کتاب به حضرت صادق علیه السلام منسوب است چنین وارد است که: "توبهٔ پیامبران از اضطراب سرّ آنها است؛ و توبهٔ اولیا از آلودگی نفس به‌واسطهٔ خواطر؛ و توبهٔ اصفیا از غم و غصّ زدایی و طلب راحتی کردن است؛ و توبهٔ خواص از اشتغال به غیر خدا؛ و توبهٔ عوام از گناهان است."»

بندگان صالح تو تقاضا کردند.»

و أعوذُ بكَ ممّا استَعاذَ منهُ عبادُكَ المُخلِصونَ؛[1] «[و به تو پناه می‌برم از آن چیزی که بندگان مخلِص تو از آن به تو پناه می‌برند].»

معنای واقعی عید

عید ما عبارت است از معرفت امام علیه السلام! عید ما عبارت است از ورود در حریم ولایت امام علیه السلام! این عید است! عید ما عبارت است از شناخت امام زمان علیه السلام! این معنا، معنای عید است!

إن‌شاءاللَه که خدای متعال ولیّ خودش را به ما بشناساند و ما را در حریم ولایت او قرار دهد!

اللَهمّ كُن لِوليّكَ الحجّةِ بنِ الحسَن صَلَواتُك عَليهِ و علىٰ آبائِه فى هذه السّاعَةِ و فى كلّ ساعَةٍ وَليًّا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَليلًا و عَينًا حتّى تُسكِنَه أرضَكَ طَوعًا و تُمَتّعَه فيها طَويلاً.[2]

اللَهمّ إنا نَرغبُ إليكَ فى دَولةٍ كريمةٍ تُعزّ بها الإسلامَ و أهلَه و تُذلّ بها النّفاقَ و أهلَه و تَجعلُنا فيها مِن الدّعاة إلىٰ طاعتكَ و القادةِ فى [إلىٰ] سبيلكَ و تَرزُقُنا بها كَرامةَ الدّنيا و الآخرة.[3]

برای تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام سه صلوات بفرستید!

اللَهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

[2] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ٦۳۰، با قدری اختلاف.

[3] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای شریف افتتاح. رسالهٔ نکاحیّه، ص ۵٦:
«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را در آن دوره از زمرهٔ دعوت‌کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداری‌ات قرار دهی، و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبهٔ خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»